

دکتر حمید فرزام

مناسبات حافظ و شاه ولی

بزرگترین شاعر غزل سرای ایران ، لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (متوفی بسال ۷۹۲هـ) (۱) باعارف نامی شاه نعمه الله ولی (متوفی بسال ۸۳۴هـ) (۲) معاصر بوده و چنانکه بتفصیل خواهیم گفت در بعضی از اشعار و غزلیات خود بوی نظر داشته و بر اثر اختلاف ذوق و تباین مشرب درباره او بطعن و تعریض پرداخته است. ما پیش از آنکه بدین مطلب اشاره کنیم لازم میدانیم مختصری در باب مبنای عقیده عرفانی شاه ولی که در حقیقت موجب اصلی این تضاد فکری گردیده و بصورت اشعار لطیف و طنز آمیز در دیوان حافظ جلوه گر شده است سخن بگوئیم . چنانکه سنت مشایخ و معمول پیران طریقت است، شاه نعمه الله ولی پس از طی مقامات واحوال و وصول بمرحله کمال، بدستگیری سالکان و ارشاد طالبان همت گماشت و مانند سایر پیشوایان اهل تصوف و عرفان (۳) عقیده راسخ خود را مبنی

- ۱- مقدمه دیوان حافظ ، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی ، ص قج - قیا . درین مقاله هرچا بدیوان حافظ ارجاع گردیده همین طبع منظور بوده است.
- ۲- مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی ، بتصحیح ژان ابن ، طهران ۱۳۳۵ ، ص ۱۲۹ و ۱۹۲ و ۳۲۱ .
- ۳- مولانا جلال الدین محمد مولوی در همین باره فرموده :
مر ترا عقلست جزوی در نهان کامل العقلی بجو اندر جهان
نک : دفتر اول مثنوی مولوی باهتمام رینولد . نیکلسون ، طبع لندن سنه ۱۹۲۵ مسیحی ، ص ۱۲۵ .

پیر رابگترین که بی پیر این سفر
آن رهی که بارها تو رفته (ئی)
پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ
نک : ایضا دفتر اول مثنوی مولوی باهتمام نیکلسون ص ۱۸۱
او زغولان گمره و در چاه تند
هر که او بی مرشدی در راه شد
نک : مثنوی مولوی ، بخط سید حسن میرخانی تهران ۱۳۲۱ ج ۱ ص ۷۸
اگر چه حافظ مانند عطار و مولانا و شاه نعمت الله و نظائر ایشان در زمره عرفا بشمار نمی آید مع هذا در همین معنی گفته است :
بگوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که من بخویش نمودم رسد اهتمام و نشد
(دیوان حافظ ص ۱۱۴)

و در مورد دیگر آورده :
من بسر منزل عنقا نه بخود بر دم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
(دیوان حافظ ، ص ۲۱۷)
و در جای دیگر فرموده :
قطع این مرحله بی همی خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی
(دیوان حافظ ، ص ۳۴۷)

بر لزوم هدایت و دستگیری مرشد و رهبر کامل، در قالب عبارات و اشعار گوناگون اظهار نمود و از جمله چنین گفت :

در ره عشقش قدم مردانه نه
رهبری صابخدلی کامل طلب (۱)

نرسد در مقام اهل کمال
و در ضمن مثنویات عقیده مزبور را بدین گونه بیان کرد :

گرتورا در دیست رودرمان بچو
گرتورا سر یست بامرشد بگو
گرنرداری مرشدی جویش باش
چون بدیدی گرد خاک پاش باش
دامن او را بگیر و بنده شو
وانگهی دربندگی پاینده شو

بی مربی کار کی گردد تمام
مرشدی باید مکمل والسلام (۳)

تانگیری دامن رهبر بدست
کسی زگمراهی توانی باز رست
ره بیابانست تو گمراه کجا
ره توانی برد بی مرد خدا (۴)

نکته جالب توجه آنکه شاه ولی ضمن بیان این معنی پیروی از آراء عرفانی محیی الدین محمد بن علی طائی اشبیلی اندلسی (۵۶۰ - ۶۳۸ هـ) (۵) صاحب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و بعضی دیگر از عرفای بزرگمانند نجم الدین رازی (۶) (متوفی بسال ۶۵۴ هـ) (۷) خود بصراحت هر چه تمامتر مدعی ارشادگشت و بعنوان مرشد کامل مکمل بتربیت خلق مشغول شد و برای رونق و پیشرفت کار «... بابر از و اظهار انوار کشفیه و اسرار الهیه ...» (۸) پرداخت و درین راه کوشش را بنهایت رسانید تا آنجا که بعضی گمان بردند که وی مدعی مهدویت است (۹) و او هم در عین تحاشی از این دعوی خود را

۱- دیوان شاه ولی ، باهتمام محمود علمی، تهران ۱۳۲۸ ، ص ۶۰ ، درین مقاله همین طبع منظور بوده است .

۲- دیوان شاه ولی ، ص ۵۷۳ .

۳- دیوان شاه ولی ، ص ۶۱۲ .

۴- دیوان شاه ولی ، ص ۶۳۸ .

۵- تاریخ تصوف در اسلام ، دکتر قاسم غنی، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۰ هجری شمسی ، ص ۵۰۱ .

۶- عبدالرزاق کرمانی در باب توجه شاه ولی به آثار نجم الدین رازی و محی الدین و ابن سینا چنین آورده است :

«... و از نسخی که یاد گرفته بودند در مبادی حال مرصادالعباد شیخ نجم الدین دایه ، و متن فصوص الحکم شیخ محی الدین بن محمد الطائی بن العربی (کذا) و غالباً متن اشارات ابوعلی بوده .» مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی ، بتصحیح ژان ابن، ص ۳۱ . ایضا مجموعه رضوان المعارف الالهیه ، سه راه نوروزخان سرای صلحی و خیابان یاب همایون کتابفروشی فردوسی ، ص ۱۱ .

۷- تاریخ تصوف در اسلام ، ص ۵۰۳ .

۸- رساله شرح ابیات فصوص الحکم از آثار شاه ولی ، جزو مجموعه رضوان المعارف الالهیه ، ص ۱۸۰ . ایضا همان رساله جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی ، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس العرفا ، تهران ، سنه راه نوروزخان .

۹- دارمستتر خاورشناس معروف فرانسوی در باره مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری کتابی نوشته که در سال ۱۳۱۷ بوسیله آقای محسن جهانسوز ترجمه و توسط شرکت کتابفروشی ادب در تهران چاپ شده است ، مطالعه این کتاب از لحاظ آشنائی بقایید مذهبی و تاریخچه مدعیان مهدویت در ادوار مختلف مفید بنظر میرسد .

صریحا مامور راهنمایی و هدایت خلق معرفی کرد (۱) و آشکارا گفت :

من نیم مهدی ولی هادی منم
رهنمای خلق در وادی منم (۲)

چنانکه گذشت و ذیلاهم باشواهد فراوان بیان خواهد شد منشاء و مبداء این عقیده عرفانی شاه ولی را خصوصا باید در آثار محی الدین جستجو کرد زیرا عارف مورد بحث ما در قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری ، بهترین شارح اقوال و افکار صوفیانه شیخ بوده و در رسائل و اشعار خویش هر جا مناسب دیده بارتباط معنوی و روحی میان او و خود اشارت نموده و با تعظیم و تجلیل فراوان ، به القاب (قطب المحققین و امام الموحدین) و نظایر آن از وی یاد کرده و در اظهار دعوی ارشاد نیز طبعاً از شیخ مزبور الهام گرفته است . در بعضی از رسائل شاه نعمت الله ولی این تأثیر و تأثر کاملاً مشهود است ، از جمله در رساله (شرح ابیات فصوص الحکم) عبارتی هر چه روشنتر محی الدین را به ادعای صریح خود او (۳) از جانب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مامور ارشاد خلق دانسته و نوشته است : «... حضرت قطب المحققین و امام الموحدین شیخ محیی الملة و الحق و الدین ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد المغربی الطائی اندلسی قدس الله روحه بمقتضی المامور معذور مامور است بابرار و اظهار انوار کشفیه و اسرار الهیه بامر مظهر اسم اعظم صلی الله علیه و آله وسلم ، قطعه :

گر ترا آینه بما بنمود
مکنش عیب کان نمیشاید

۱- این طرز فکر و عقیده عرفانی شاه ولی از لحاظ پیشرفت فرهنگ و تعلیم و تربیت عمومی حائز اهمیت و شایان توجه است زیرا اظهار همین عقیده و عمل بدان قدریجا وی را در خدمت بخلق و تعلیم و ارشاد طالبان و تکمیل ناقصان برآستی پیشوائی کامل گردانید . ولی چون وارد شدن در این مطلب موجب اطاله کلام و نیز خارج از موضوع است بحث درباره آن را بمقاله دیگر موکول میکنیم .
۲- شاه ولی در پاسخ کسانی که از ماموریت ارشاد وی پرسش میکردند و شاید هم در حق او گمانها میرده اند چنین گفته است :

ایکه میهرسی ز ما و حال ما	نعمت الله نام آمد از خد
سید درویش و حق را بنده ام	مرده ام از جان بجان زنده ام
من نیم مهدی ولی هادی منم	رهنمای خلق در وادی منم
مصطفی را بنده ام حق را غلام	پیشوای با سلامت و السلام

(دیوان شاه ولی ص ۶۳۸)

۳- «... اما بعد فانی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مبشره اریتها فی العشر الاخر من محرم سنه سبع و عشرين و ستمائه بحمروسته دمشق و بیده صلی الله علیه وسلم کتاب فقال لی هذا کتاب فصوص الحکم » خذ و اخرج به الی الناس یتفقون به فقلت السمع والطاعة لله و لرسوله و اولی الامرنا کما امرنا . فحققت الامنیه و اخلصت النیه و جردت القصد و الهیه الی ابرار هذا الکتاب کما حده لی رسول الله صلی الله علیه وسلم من غیر زیاده و لا نقصان فما لقی الاما یلتقی الی و لا تنزل فی هذا المسطور الا ما یتزل به علی . ولست بنبی و لا رسول و لکنی وارث و لا خرتی حارث ،

والی الله فارجموا
اقیت به فعوا
فمن الله فاسمعوا
فانما ما سمعتم ما

و سعتکم فوسعوا... الخ

هذه الرحمة الی

نک : فصوص الحکم ، للشیخ الاکبر محیی الدین بن عربی ، و التیلفات علیه بقلم ابوالعلا عینی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۶۵ هجری ، ص ۴۷-۴۸ .

چون تو خود را نموده (ثی) دروی ساده دل چون کند که ننماید... (۱)
و در جای دیگر از همان رساله دربارهٔ مطلب مزبور و همچنین اتحاد و ارتباط
روحی خود و محیی‌الدین گفته: «... دوستان را اعلام می‌رود که بدرخواست یاری که
محرم‌ماست و بالتماس دردمندی که مستحق دواست در شرح ابیات فصوص‌الحکم شروع
خواهیم کرد و بالله التوفیق، شعر:

کلمات فصوص در دل ما چون نکین در مقام خود بنشست
از رسول خدا رسید به او باز از روح او بما پیوست... (۲)
باز در مورد دیگر از آن رساله ضمن توجیه و تاویل قول محیی‌الدین که گفته است:

«... فی حمدنی و احمده - و یعبدنی و اعبدہ ...» (۳) چنین آورده:
«... اگر چه اطلاق عبادت بر حق تعالی و تقدس قبیح می‌نماید، تعالی الله عن ذلك علوا
کبیرا، و نوعی از ترك ادبست اما چون تجلیات الهیه بر قلب انسانی غلبه کند عقل را پای
اقامت از جادهٔ استقامت تزلزل یابد و مجال مراعاة ادب نماید، در آنحال ترك الادب
عند اهل الادب، بیت:

ادب از عقل جو که هشیار است ادب و مست این چه پندار است
عریبه:

و آداب از باب العقول لدى الهوی کآداب اهل السکر عند اولی العقل

دیگر چون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو رسیده شیخ رحمه الله علیه
بأبراز و اظهار آن مأمور است که المأمور معذور... (۴) و چنانکه ملاحظه می‌شود محیی‌الدین
را بمقتضای مأموریتی که باظهار اسرار کشفیه داشته در بیان چنین مطلبی که خود (... نوعی
از ترك ادبست...) معذور شناخته و هم در جای دیگر، در شرح و بیان سخن محیی‌الدین
که گفته است «... فحقق قولنا فیہ - فقولی کله الحق...» (۵) چنین نوشته:

«... قول ما حقست و حق از ما شنو ترك باطل کن بیا برحق گرو

و آنچه گفته شد در حق حق و انوار حق و در حق خلق و اسرار خلق، ع (همه حقست
و هیچ باطل نیست) و محقق را این معنی بتجلی علمی از علیم مطلق محققست و این
افاضه از مقام تقدیست و منز هست از اغراض و تلبیس، شعر:

معدورم اگر گفتم اسرار الهی مأمورم و میگویم احوال گماهی... (۶)

و در ضمن شرح بیتی از ابیات (فص حکمة ملکیه فی کلمه لوطیه) در تعریف محیی‌الدین گفته:
«... ساز سر مستانه (ثی) بنواخته از لسان حق روایت ساخته
بلبل از غنچه شنوده نکته (ثی) غلقلی در گلستان انداخته...» (۷)

۱- رساله شرح ابیات فصول‌الحکم، جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالیه، ص ۱۸۰، ایضا همان
رساله، جزو مجموعهٔ خطی رسائل شاه ولی، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس‌العرفا تهران سدهٔ راه نوروزخان.

۲- ایضا همان رساله، ص ۱۸۰.

۳- فصوص‌الحکم ص ۸۳

۴- رساله شرح ابیات فصوص‌الحکم جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالیه، سه راه نوروزخان.
سرای صلحی و خیابان باب همایون کتابفروشی فردوسی ص ۱۸۲-۱۸۳، ایضا همان رساله جزو
مجموعهٔ خطی رسائل شاه ولی، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس‌العرفا، تهران سدهٔ راه نوروزخان،

۵- فصوص‌الحکم، ص ۱۰۶

۶- ایضا رساله شرح ابیات فصوص‌الحکم جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالیه، ص ۱۹۱ و
همان رساله جزو مجموعهٔ خطی رسائل شاه ولی، کتابخانهٔ خانقاه مرحوم شمس‌العرفا.

۷- ایضا رساله شرح ابیات فصوص‌الحکم جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالیه، ص ۱۹۳ و همان
رساله جزو مجموعهٔ خطی رسائل شاه ولی، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس‌العرفا.

و در ترجمه (فص حکمة اناسیه فی کلمة الیاسیه) در ضمن رساله دیگری موسوم به (جواهر در ترجمه فصوص الحکم) درباره محی الدین چنین نوشته :

«... و حضرت شیخ المحققین رضی الله عنه بطریق کشف و عیان ارواح جمیع انبیاء علیهم السلام مشاهده فرمود ...» (۱) بنابراین مقدمات باید دانست که شاه ولی در دعوی تربیت و ارشاد خلق و دعوت طالبان بمحفل انس و مکتب عرفان خویش تحت تاثیر افکار محی الدین قرار گرفته و بسائقه همین طرز اندیشه و تصور مبنی بر ماموریت خاص الهی جهت این امر خطیر، شعر خود را نیز احیانا نوعی از الهام دانسته و چنین گفته است :

الهام سید است که گوید بینندگان / ورنه چنین سخن نتوان (یافت) در کتاب (۲)

و باز در مطلع غزلی همین معنی را بدینگونه بیان کرده :

علم ام الکتاب حاصل ماست / لوح محفوظ حافظ دل ماست (۳)

و در جای دیگر نیز گفته است :

لوح محفوظست ما را در نظر / خود که دارد این چنین ام الکتاب (۴)

با اینکه سخن اندکی بدرازا میکشد لیکن برای باز نمودن این عقیده جالب عرفانی بی مناسبت نیست شواهد دیگری از رسائل و دیوان اشعار شاه ولی در اینجا بیاوریم .

در رساله تحقیقات ، در تحقیق معنی توحید نوشته است :

۱- مجموعه رضوان المعارف الالهیه ۱۷۷. ایضا رساله جواهر در ترجمه فصوص الحکم جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی کتابخانه خانقاه مرحوم شمس العرفا . باید دانست که مولف کتاب تنبیه العاقلین در باب مشاهده ارواح انبیاء و سایر عقاید افراطی محی الدین ویراشدیدا تخطئه کرده و نوشته است : «... همین محی الدین که در واقع معیت الدین است و اصل صوفیه و شیخ اکبر ایشان است در فتوحات مکیه میگوید که شیطان سیدالموحدین است و از این جهت سجده برای آدم نکرد و چون میدانست که خدا میخواهد جمیع علوم را به آدم تعلیم کند پس سجده نکرد و تمام علمها را گرفت و اعلم مخلوقات گردید و میگوید که قوم نوح در بحر رحمت غرق شدند و نوح و خواص او قابل رحمت نبودند همه در کشتی نجات یافتند... و این محی الدین که در واقع ماحی الدین است طامات و هرزه ها و دعوای باطل افریق آنست که در دفاتر ثبت شود. همین قدر در سفاقت و بیشرمی او کافی است که خود را خانم الاولیاء نامیده و از چند وجه خود را ترجیح داده بر خاتم الانبیاء (ع) . چنانچه از کلام او در فصوص الحکم مستفاد میشود ... و قاضی نورالله در کتاب مجالس گوید که علماء شام تکفیر کردند شیخ محی الدین را بجهت قول بوحث وجود و آنکه عبادت اصنام و بتان عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده است و در آنکه رسولان خدا استفاده از خاتم الاولیاء میکنند و بدانکه خاتم الاولیاء خود را میدانند چنانچه در کتاب فصوص الحکم تصریح به آن کرده و در سایر کتب نیز تصریح و قلوب به آن بسیار است و گفته وقتیکه بمعراج رفتم انبیاء (ع) جمع شدند و حضرت داود (ع) فرمود انبیاء برای آن انجمن کردند که از تو استفاده علوم میکنند و از من آموختند و به برکت من یکمال رسیدند و خود را صریحا از خاتم انبیاء (ص) افضل میدانند و از این قبیل کفریات لاتمد و لاتحصی دارد ...» . تنبیه العاقلین ، تالیف شیخ علی عرب نپاوندی تهران شهریور ۱۳۱۲ ص ۲۰ و ۲۱ و ۲۸ نکته مهم اینکه بعضی از عرفانیان مانند شیخ علاءالدوله سمنانی (۶۵۹- ۷۳۶ هـ) بجهت عقیده خاص محی الدین در باب وحدت وجود، او را سخت مورد طعن و سرزنش قرار داده اند . برای تفصیل رجوع شود به تنبیه العاقلین ص ۱۹ و شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی تالیف سید مظفر صدر . چاپ اول طهران حاشیه ص ۸۲ و صفحات الانس من حضرات القدس تالیف جامی بکوشش مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ شمسی، ص ۴۸۳- ۴۹۱

۲- دیوان شاه ولی ص ۶۸، دیوانهای چاپ تهران (نتوان گفت) آمده ولی در نسخه چاپ کرمان (۱۳۳۷ هـ) بجای گفت (یافت) ذکر شده در دست هم بنظر میرسد لذا ما آنرا انتخاب کردیم .

۳- دیوان شاه ولی ص ۷۹

۴- دیوان شاه ولی ص ۶۴

«... ومعانی که موحدان در تحقیق توحید بیان فرموده‌اند (حقیقه) تجرید است که نزد اهل طریقت معبر بتوحید است مانیز بسنن خلف و متابعت سلف آنچه از مقام اقدم بواسطه روح اعظم درین دم پاشند پاشیم اگر مامور باشیم...» (١)

ودر پایان رساله (تفسیر لاله‌الاله) صریحا وصول خود را بعالم یقین چنین بیان کرده :

«... و چون ذاکر در این ذکر محو شود و از جهان هستی بعالم نیستی خرامد و (کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام) فروخواند و معنی (کل شیئی مالک الاوجه) بداند ، مضرع :

بازدانده که ذاکر هو هوست .

و این فقیر حقیر را بهدایه و هاب و عین عنایت و تربیت قطب الاقطاب این رتبه بحاصل آمد و باین یقین واصل شد «...» (٢) و در پایان رساله بیان نفس ، ضمن اشاره بمذعیان باطل باایمانی که بشایستگی خود در انجام این مأموریت خاص الهی داشته ، بعبارتی هر چه روشنتر دعوی وصول بحق و ارشاد خلق کرده و نوشته است :

«... ای عزیز اگر درد دین داری دردمندانه طیب حبیب حاذق صادق را طلب تادل خسته بسته شکسته ترا بعد درست علاج فرماید و سبیل هستی خود پرستی که حجاب مردمک دیده رمدمدیده انسانیه است بموی الماس مجاهده بردارد و بگوشه نظری چشم روشن ترا بسرمه مازاغ البصر و ماطفی مکحل گرداند ، شعر :

چون دیده گشائی همگی او بینی
بد دیده نباشی همه نیکو بینی...»

قطعه

گر طنبیبی طلب کند بیمار ما طیبیب حبیب دانائیم

نعمت الله اگر کسی جوید گوینا سوی ما که آن مائیم...» (٣)

چنانکه ملاحظه میشود شاه ولی برای ارشاد طالبان و درمان دردمندانی دردمندان خود را «طیبیب حبیب دانا» معرفی مینماید . این ادعا در بسیاری از اشعار وی روشنتر و صریحتر بیان شده ، از جمله در مطلع غزلی که حافظ بدان پاسخ (٤) داده گفته است :

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم
و در غزل شورانگیز دیگری که بشیوه غزلیات جلال الدین محمد مولوی (٦) شباهتی دارد چنین اظهار کرده :

١- مجموعه رضوان المعارف الالهیه ص ٢٥٠ . ایضا رساله تحقیقات جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی ، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس العرفاء

٢- رساله تفسیر لاله‌الاله ، جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی ، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس العرفاء

٣- مجموعه رضوان المعارف الالهیه ص ٣٢٨ . ایضا رساله بیان نفس جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی ، کتابخانه خانقاه مرحوم شمس العرفاء

٤- حافظ در جواب این غزل چنانکه بعد نیز خواهیم گفت بتعریض چنین فرموده :

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بیاکنند

دردم نهفته به زطیبیان مدعی
باشد که از خزانه غنیم دواکنند... (دیوان حافظ ص ١٣٢-١٣٣)

٥- دیوان شاه ولی . ص ٤٣٦

٦- مولانا در مطلع غزلی گفته :

ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم
وی مطربان ای مطربان دف شما پر ز کنم

کلیات شمس (دیوان کبیر) مولانا جلال الدین محمد مولوی ، باحواشی بدیع الزمان فروزانفر استاد

دانشگاه تهران - جزو سوم ، ١٣٣٨ شمسی ، ص ١٦٨-١٦٩

ای تشنگان ای تشنگان من قطره را دریا کنم
 من کور مادرزاد را دریک نظر بینا کنم
 چون طوطی شکر شکن شیرین و خوش گویا کنم
 و رعقل درد سر دهد حالی و را رسوا کنم
 زان در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
 من بلبم در گلستان از عشق گل غوغا کنم
 پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم
 (۱)

ای عاشقان ای عاشقان من پیرز ابر نا کنم
 ای طالبان ای طالبان کحال ملک حکمتم
 گرا بکمی آید برم دروی دمی چون بنگرم
 گر نفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس
 من زندگوی حیرتم سرمست جام و حدتم
 پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم
 آمد ندا از امکان گای سید آخر زمان

و باز جای دیگر گفته :

سر حلقه عارفان ذاتیم
 هم ساکن خطه جهاتیم
 ایمن زحیات و از مناتیم
 پرگار وجود کایناتیم
 پرورده چشمه حیاتیم (۲)

مائیم که مظهر صفائیم
 سیاح ولایت قدیمیم
 باقی ببقای ذات عشقیم
 داننده سر حرف کونیم
 خضریم که رهنمای خلقیم

و در غزل دیگری همین معنی را بدینگونه بیان کرده :

ما منبع سز مرتضائیم
 ما صوفی صغه صفائیم
 ما نور صحیفه شمائیم

ما مظهر نور مصطفائیم
 ما فاتحه کتاب عشقیم
 ما سر خلیفه زمینیم

ما مخزن گنج پادشائیم
 ما جام جم جهان نمائیم
 ما بلبل و هدهد و همائیم
 ما باز فضای کبریا ئیم (۳)

ما گوهر بحر بیکر انیم
 ما جامع جمله اسممائیم
 در شرح و طریقت و حقیقت
 نسیمرغ حقیقت است سید

از این گونه غزلیات و اشعار در دیوان شاه ولی فراوان یافته میشود ما اختصار
 رافقط بذکر چند بیت دیگر میبردازیم :

فرزند یقین مصطفائیم
 سر حلقه جمله اولیائیم
 الخ (۴)

ما بنده مطلق خدائیم
 در مجمع انبیا حریفیم

پیروی کردیم از آن پس (پیشوائی) یافتیم (۵)

سربزیر یاد آوریم تا سرور شدیم

نعمت الله را عطا فرموده اند (۶)

در ولایت حاکمی اولیا

- ۱- دیوان شاه ولی ص ۴۰۴
- ۲- دیوان شاه ولی ص ۴۱۲
- ۳- دیوان شاه ولی ص ۴۳۰ تا ۴۳۱
- ۴- دیوان شاه ولی، ص ۴۳۲
- ۵- دیوان شاه ولی، ص ۴۱۰، پیشوائی درست است نه پیشوائی. رجوع شود به نسخه چاپ کرمان سنه ۱۳۳۷ ه. ق. ص ۴۹۷
- ۶- دیوان شاه ولی، ص ۲۹۲

 نعمت‌الله رسید تا جائسی که بجز جان اولیا نرسد (۱)

 نعمت‌الله مظهر ذات و صفات
 عارفی چون اودرین عالم که دید
 که صفاتش مینماید گاه ذات
 جمع کرده ممکنات و واجبات

 سالها باید که تا پیدا شود
 همچو سینه‌سیدی در کاینات . الخ (۲)
 چنانکه سابقا اشاره کردیم ، ارتباط روحی و سنخیت معنوی با شیخ محی‌الدین و شاگردی مکتب عرفان شیخ عبدالله یافعی (۳) طبعا شاه‌ولی را باظهار دعوی ولایت (۴) و ادار ساختن و وظیفه ارشاد را در نظر او یک نوع مأموریت الهی جلوه داده است. خاصه که عقیده مزبور از دیرباز میان عرفا و متصوفه رونق داشته (۵) چنانکه عارفی بزرگ و صاحب‌دل چون نجم‌الدین رازی (متوفی بسال ۶۵۴ هـ) که از معاصران محی‌الدین (متوفی بسال ۶۳۸ هـ) نیز بوده است در کتاب مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد باسخنانی نفوذ دلنشین این معنی را چنین تقریر نموده :

«... سوم طایفه مشایخ اند که بعلم ظاهر و باطن آراسته‌اند ، بجزبات عنایت حق ، سلوک‌راه دین و سیر بعالم یقین حاصل کرده‌اند و از مکاشفات الطاف خداوندی علوم لدنی یافته‌اند و در پر تو انوار تجلی صفات حق . بینای حقایق و معانی و اسرار گشته‌اند و بر احوال مقامات و سلوک‌راه حق و قوفی تمام یافته‌اند و از حضرت عزت و (ولایت نبوت بدالات) (۶) و تربیت خلق و دعوت بحق مأمور گشته بغداد از آنکه عمری واعظ نفس خویش بوده‌اند ... و مکرو حیلت نفس شناخته‌اند و هزار بار آتش در خرمن نفس و صفات اوزده‌اند و بسرچشمه آب حیوان معرفت فرو برده و بخاک انابت در مهیب عنایت بیاد هویت بر داده ... بحکم فرمان بدعوت خلق مشغول شده و خلق را از خرابات دنیا و خمر شهوات و مستی غفلات باحظایر قدس و مجلس انس فی مقعد صدق عنده ملک مقتدر رسانیده ... و این مذکرانند که از ذوق مشارب اولیای خدا و عشق و شوق محبت انبیاء دل ایشان در جنبش است و قلوب خلائق را بسوی حق میکشاند ... و این طایفه هستند که از شریعت و طریقت و حقیقت بیان میکنند تا هر کس حظ و نصیب خویش بقدر همت و سعی خود بردارد ... خلاصه آفرینش و نایب و میراث (کذافی الاصل ظاهرا و ارت در سست) انبیاء و اولیاء آنهایند ...

مردان رهش زنده بجانی دگرند
 مریغان هواش ز آشیانی دگرند
 منگر تو بدین دیده بریشان کایشان
 بیرون زدو کون در جهانی دگرند... (۷)

۱- دیوان شاه ولی ، ص ۲۸۲ .

۲- دیوان شاه ولی ص ۱۸۲ .

۳- نک : مقاله نگارنده درباره (اختلاف جامی با شاه ولی) جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان .

شماره یکم سال یکم ۱۳۴۳ ص ۵۲ .

۴- نک : مجموعه رضوان المعارف الالیه ص ۳۴۴ ذیل عنوان (الولی) و (الولاية) ایضا رساله اصطلاحات شاه ولی ، با اهتمام ملک‌الکتاب چاپ هند، سنه ۱۳۱۲ ص ۱۵ . ایضا مجموعه اشعته اللغات سال ۱۳۰۳ هجری قمری حاشیه ص ۲۹۰ .

۵- نک - تاریخ تصوف در اسلام ص ۱۷۷

۶- عبارت بین‌الهللین از نسخه منتخب مرصاد المعاد که بسال ۱۳۰۱ بوسیله مرحوم نجم‌الملک چاپ شده انتخاب گردید در اصل متن (ولایت مشایخ بدالات) آمده است .

۷- مرصاد المعاد من المبدأ الی المعاد . شیخ نجم‌الدین رازی، سعی و اهتمام حسین‌الحسینی‌النعمه - اللهم ملقب بشمس‌العرفاء ، تهران ۱۳۱۲ شمسی ص ۲۸۳ - ۲۸۴

و دوقرون ونیم بعد از نجم‌الدین رازی، جامی (متوفی بسال ۸۹۸ هـ) نیز در نفعات الانس در این باره چنین آورده است:

«... و اهل و صول بعد از انبیاء صلوات الرحمن علیهم دو طایفه‌اند: اول مشایخ صوفیه که بواسطه کمال متابعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم (کذا) مرتبه وصول یافته‌اند و بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامون شده‌اند و این طایفه کاملان مکمل‌اند که فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و لیجه توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصبی ارزانی فرموده تا خلق را بنجات و درجات دلالت کنند...» (۱)

از مقدمات مزبور معلوم شد که شاه ولی با اعتقاد خود (... بر احوال مقامات و سلوک راه حق و قوفی تمام یافته ... و از حضرت عزت و ولایت نبوت بدلالث و تربیت خلق و دعوت بحق مامور گشته ...) بود و از این رو در آثار خویش گرا را از این مأموریت خطیر که در نتیجه فیض و عنایت ازلی و قابلیت و استعداد ذاتی بوی محول گردیده بود با فخر و مباهات یاد کرده است و در بعضی موارد نیز بطور کلی بی آنکه موضوع و مفهوم کلام را تنها بخود اختصاص داده باشد بارزش شخصیت معنوی و علو مقام روحی انسان که عارف ذات و مظهر اسما و صفات حق تواند بود اشارت نموده (۲) و در آن باره با شور و گرمی بسیار غزل سروده است و همین معانی در واقع محور اصلی و رکن اساسی شطحیات و طامات صوفیانه او بشمار میرود.

اما حافظ، با آنکه خود بتصوف تمایل دارد (۳) معینا بدانجهت که اصولا از صوفی نمایان و مدعیان دروغین که متاسفانه در هر عصر و زمانی یافته میشوند سخت بیزار بوده، طبعا این گونه معانی را که از سنخ شطحیات و طامات صوفیانه است و در آثار دیگر عرفا نیز دیده میشود (۴) یکسره دعوی کمال و خودفروشی و اخیانا زرق و ریا و عوام فریبی تلقی کرده و برخلاف قول و نظر بعضی از تذکره نویسان که حتی حافظ را مرید و معتقد شاه ولی دانسته‌اند (۵) در لباس کنایاتی بسیار لطیف و اشعاری نغز و طنز آمیز، چنانکه خواهیم دید عارف مزبور را مورد طعن و تعریض قرار داده و با او رندانه مخالفت ورزیده است.

- ۱- نفعات الانس من حضرات القدس مولانا عبدالرحمن جامی تهران ۱۳۳۶ شمسی ص ۸-۹
- ۲- برای نمونه رجوع شود به دیوان شاه ولی، ص ۳۶۸-۳۶۹ و ۴۵۹-۴۶۰ و ص ۸۵۹، و ص ۶۱۷ و سایر صفحات دیوان. و اغلب رسائل او.
- ۳- مرحوم محمدعلی بامداد، در کتاب (حافظ شناسی) یا الهامات خواجه ضمن بحث شیرین و مقصلی ذیل عنوان:

«حافظ مسلما ملامتی است» وی را پیرو طریقه ملامتیه از فرق معروف صوفیه دانسته است. نک: حافظ شناسی یا الهامات خواجه، محمدعلی بامداد، ص ۶۶-۷۱، مرحوم دکتر قاسم غنی هم که در باب حافظ و تاریخ عصر او تحقیقات سودمند و ممتنی کرده است در همین باره سخنی دارد که در عین ایجاز ما را از هر شرح دیگری بی نیاز میکند در آنجا که نوشته ... (حافظ) قبل از همه چیز حکیم است و یکتو فیلسوف التقاطی است یعنی چیز خوب را از همه جا برچیده و التقاط کرده بشخص کار نداشته بلکه با مطلب و موضوع سروکار داشته. و از مجموع این التقاطها دایره وسیعی ترتیب داده است و از آن میان آن مقدار از عرفان و تصوف را که پسندیده اخذ کرده است و مخصوصا بلامتیه و قلندریه تمایل خاصی داشته است و بقول خودش، وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافر نیست زنجیدن...»

- نک: بحثی در تصوف دکتر قاسم غنی طهران ۱۳۳۱ شمسی. ص ۸۲.
- ۴- نک: تاریخ تصوف در اسلام دکتر قاسم غنی چاپ دوم ۱۳۳۰ شمسی ۴۴۶-۴۴۸ و ص ۵۶۱-۵۶۲
- ۵- ظرائف الحقایق، معصومعلی نعمه‌اللهی تهران ۱۳۱۹ ق ج ۳ ص ۶

در اینجا برای روشن شدن مطلب بی‌مناسبت نیست بگوئیم که لسان‌الغیب برخلاف مشهور صوفی تمام عیار نیست بلکه بقول جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ) «هر چند معلوم نیست که وی (حافظ) دست ارادت پیری گرفته و در تصوف بیکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچکس را (آن) اتفاق نیفتاده...» (۱) و به عقیده مرحوم دکتر غنی «... (حافظ) آن مقدار از عرفان و تصوف را که پسندیده اخذ کرده است و مخصوصاً بلامتیّه و قلندریّه (۲) تمایل خاصی داشته...» (۳) و بنا به تحقیق پروفیسور زان رییکا «... حافظ عرفان را چه بخاطر تخیلات و اصطلاحاتی از تصوف و چه در معنای کلی بکار میبرد تا با اثر خود رنگ عرفانی بخشد و با تعبیر عرفانی امکان‌گریز از تضادهای مذهبی و شطحیات را بدست آورد...» (۴) و حال آنکه شاه ولی مرشدی کامل و مکمل و صاحب دستگاہ و مدعی مقام ولایت و ارشاد و دارای مریدان بیشمار بوده و لذا وجود تباین فکری چنانکه از آثار ایشان برمی آید و برخی از محققان و فضلا نیز بدان اشارت کرده‌اند (۵) امری کاملاً طبیعی بنظر میرسد.

ما اینک چند نمونه از اشعار حافظ را که مبین عقاید حاد و انتقاد آمیز و در حقیقت حاکی از عقده‌های درونی و رنجهای روحی او از وضع نابسامان و شرم آور روزگار خویش میباشد (۶) جهت تأیید مطالب بالا در نهایت اختصار ذیلا درج میکنیم تا در نتیجه رمز ناسازگاری و تضاد فکری او با شاه ولی نیز خود بخود آشکار گردد :

۱- تمایل حافظ به فرقه ملامتیّه یعنی آن دسته از صوفیّه که نسبت به آداب و سنن اهل ظاهر بکلی بی‌اعتنا بوده و از ریا و سالوس و خودنمایی و دعوی داری سخت پرهیز داشته‌اند در اشعار زیر بخوبی نمایانست :

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن	منم که دیده نیالوده‌ام ببید دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات	بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن

بمی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن

۱- نک : نفعات الانس من حضرات القدس مولانا عبدالرحمن جامی ، بتصحیح مهدی توحیدی پور

تهران ۱۳۳۶ شمسی ص ۶۱۴

۲- در این باب نک : حافظ شناسی یا الهامات خواجه ، محمد علی یامداد ص ۶۱-۶۵ که خلاصه و

ترجمه ایست از باب سیصدونهم فتوحات مکیه شیخ محیی‌الدین . ایضا بحثی در تصوف ، دکتر

قاسم غنی طهران ۱۳۳۱ شمسی ، ص ۵۷-۵۹ و تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۳۹-۴۴۵

۳- ایضا بحثی در تصوف ص ۸۲

۴- نک : مجله دانشکده ادبیات تهران-شماره ۴ سال دهم ، تهران ، تیرماه ۱۳۴۲ ص ۳۹۱-۳۹۲

۵- مقدمه دیوان حافظ بتصحیح حسین پیرمان طهران ۱۳۱۸ ص ۱۱۶-۱۱۹ و تاریخ تصوف دکتر

قاسم غنی ص ۳۳۰ و حواشی صفحات ۳۳۱-۳۳۳ .

۶- نک تاریخ مغول عباس اقبال بکوشش ایرج افشار چاپ دوم تهران ۱۳۴۱ ص ۳۳۵ -

۳۳۶ و ص ۴۲۴ ، ایضا تاریخ عصر حافظ دکتر قاسم غنی تهران ۱۳۲۱ شمسی ص ۱۸۲ .

مبوس جزلب ساقی و جام می حافظ	که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن (دیوان حافظ ص ۲۷۱)
بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید	که سالك بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها (دیوان حافظ، ص ۲)
گرچه بادلق ملبع می گلگون عیبست	مکنم عیب کزو رنگ ریأ می شویم (دیوان حافظ ص ۲۶۲)
سأغر می بر کغم نه تاز بر	بر کشم این دلق ازرق فام را
گرچه بدنامی است نزد عاقلان	ما نمیخواهیم ننگ و نام را
باده در ده چند ازین بادغرور	خاك بر سر نفس نافر جام را... (دیوان حافظ ص ۷ ایضا بحثی در تصوف ص ۵۸)
مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست	که به پیمانہ کشی شهره شدم روزالست
من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق	چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (دیوان حافظ، ص ۱۸، بحثی در تصوف ص ۵۸)
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن	شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت دیوان حافظ ص ۵۴، بحثی در تصوف ص ۵۸
۲- برای پی بردن به علوهمت و استغناى طبع حافظ بی مناسبت نیست چند بیتى از دیوان وی در اینجا نقل کنیم :	
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است . (دیوان حافظ ص ۲۷)
سرم بدنیه و عقبی فرو نمی آید	تبارك الله ازین فتنه ها که در سرماست (دیوان حافظ ص ۱۷)
چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد	من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک (دیوان حافظ، ص ۲۰۵)
من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها	کی نظر در قیض خورشید بلند اختر کنم
من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست	کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم	گر باب چشمه خورشید دامن تر کنم (دیوان حافظ، ص ۲۳۸)
شاه اگر جرعه رندان نه بحرمت نوشد	التفاتش بمی صاف مروق نکنیم (دیوان حافظ ص ۲۶۱)
حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز	حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم (۱) (دیوان حافظ ص ۲۵۸)

۱- در کتاب حافظ شناسی یا الهامات خواجه تالیف محمدعلی بامداد بیت زیر به حافظ نسبت داده شده .

بشمن کلاه خویش بصد تاج خسروی

درویشم و گدا و برابر نمی کنم

نک : حافظ شناسی ، ص ۲۳

ولی این بیت در دیوان حافظ، طبع مرحوم قزوینی و دکتر قاسم غنی نیامده است و در دیوان حافظ مصحح حسین پژمان ، در حاشیه صفحه ۲۱۴ در باره این شعر چنین ذکر شده «... متأسفانه شعر اول (درویشم و گدا و...) الخ که هم لطیف و هم مشهور است ذریع نسخه قدیمی دیده نشد . »

۳- نارضایتی و پرا ازوضع محیط و ابناء روزگار خویش در این اشعار می بینیم یاری اندرکس نمی بینیم یاران را چه شد
دوستی کنی آخر آمد دوستدارانرا چه شد
آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ بی کجاست
خون چکید از شاخ گل بادبهارانرا چه شد
کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
حق شناسانرا چه حال افتاد یارانرا چه شد
لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست
تابش خورشید و سعی بادوبارانرا چه شد
شهریاران بودو خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سرآمد شهریارانرا چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند
کس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه شد
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست
عندلیبانرا چه پیش آمد هزارانرا چه شد
زهره سازی خوش نمیسازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می گسارانرا چه شد
حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش
از که می پرسی که دور روزگانرا چه شد
(دیوان حافظ ۱۱۴-۱۱۵)

حیفست بلبلای چومن اکنون درین قفس
آب و هوای فارس عجب سفله پرورست
با این لسان عذب که خامش چوسوسنم
کوه مرهی که خیمه ازین خاک برکنم
(دیوان حافظ ص ۲۳۶)

ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش
از بس که دست می گزم و آه می کشم آتش زدم چو گل بتن لخت لخت خویش
(دیوان حافظ ص ۱۹۷)

وفا مجوی زکس و رسخن نمی شنوی
بهرزه طالب سیمرخ و کیمیا میباش
(دیوان حافظ ص ۱۸۶)

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم (سازیم) و بنیادش بر اندازیم

یکی از عقل می لافد یکی طامات می یافد
بیا کاین داورینها را به پیش داور اندازیم

سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم
(دیوان حافظ ص ۲۵۹)

جای آنست که خون موج زند دردل لعل زین تفاین که خذف می شکند بازاریش (۱)
(دیوان حافظ ص ۱۸۷)

۴- درباب انتقاد از تزویر و ریای عالمان بی عمل و زرق و سنالوس صوفی نمایان، شواهد فراوان در دیوان وی توان یافت که برخی از آن بدینقرار است:
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بوس ملائت علما هم زعلم بی عمل است
(دیوان حافظ ص ۳۲)

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
(دیوان حافظ ص ۸)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر میکنند
(دیوان حافظ ص ۱۳۶)

در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود بنیاد ازین شیوه رندانه نهادیم

المنة لله که چومابی دل و دین بود آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم
(دیوان حافظ ص ۲۵۶)
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازیرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کارداور میکنند
(دیوان حافظ ص ۱۳۵)

دور شو از برم ای واعظ و بیسوده مگوی من نه آنم که دگر گوش بتزویر کنم
(دیوان حافظ ص ۲۲۹)

در میخانه بیستند خدایا میسند حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا
که در خانه تزویر و ریا بکشایند که چه ز نارز زیرش بدغا بکشایند
(دیوان حافظ ص ۱۲۷)

می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند
(دیوان حافظ ص ۱۳۳)

۱- با ذکر این اشعار بی مناسبت نیست قسمتی از سخنان (پروفیسور ژان ریپکا) را در باره حافظ نقل کنیم آنجا که گفته است «... در حدود سال ۷۷۰ هجری برابر تقویم شخصیت های مذهبی شاه شجاع شاعر را از دربار خود میراند، حافظ نازپرورده در غزل های فراوانی از بدی طالع و اقبال خویش گله و شکایت میکند... اما در هیچ جا علت اصلی شوربختی خود را بطور دقیق ذکر نمی کند... و چنین بنظر میرسد که اوضاع شیراز برای او بسی رنج آور و طاقت فرساشده باشد زیرا چنانکه باز از دیوان او مفهوم می شود شاعر باصفهان رفته و از آنجا در حدود سال ۷۷۴-۵ هجری به یزد رخت کشیده است. در شهر اخیر نیز چون دل آزرده حافظ خرسند نمیگردد (زیرا فرمانروای یزد در خشک دستی و بخل زبان زد خاص و عام بوده) از نو بشیراز باز میگردد و از حامیان دور و نزدیک خود یاری می طلبد... نک: مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۴ سال دهم، تهران - تیرماه ۱۳۴۲- ص ۳۸۸-۳۸۹»

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شمرنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
(دیوان حافظ ص ۹۱)

چون صوفیان بحالت ورقصند مقتدا
ما نیز هم بشعبده دستی بر آوریم
(دیوان حافظ ص ۲۵۷)

خیز تاخرقه صوفی به خرابات بریم
سوی رندان قلندر بره آورد سفر
شطح و طامات ببازار خرافات بریم
دلغ بسطامی و سجاده طامات بریم

شرممان باد زبشمینه آلوده خویش
گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم
(دیوان حافظ ص ۲۵۸)

صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم
نذر و فتوح صومعه در وجهی نهیم
وین نقش زرق راخط بطلان بسر کشیم
دلغ ریا به آب خرابات بر کشیم
(دیوان حافظ ص ۲۵۹)

صوفی کلی به چین و مرقع بخار بخش
طامات و شطح درره آهنک چنک نه
وین زهد خشک را بمی خوشگوار بخش
تسبیح و طیلسان بمی و میکسار بخش
(دیوان حافظ ص ۱۸۶)

آتش زهد و ریاضت دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
(دیوان حافظ ص ۲۸۱)

نقد صوفی نه همین باده بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تاسیه روی شود هر که در او غش باشد
(دیوان حافظ ص ۱۰۸)

از نمونه‌های فراوان دیگر بجهت احتراز از تطویل میگذریم. حال اگر بگوئیم حافظ با این سنخ فکرو اندیشه مخالف شطحیات و طامات صوفیانه و منکر دعوی ولایت شاه ولی بوده است بنظر ناقدان بصیر چندان بعید نمی‌رسد خاصه که حافظ در بعضی اشعار خود از جمله در غزل معروفی که بمطلع زیر سروده :

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بمانند (۱)
(دیوان حافظ ص ۱۳۲-۱۳۳)

۱- تمام غزل حافظ بدینقرار است :
آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
درد نهفته به زطیبیان مدعی

آیا بود که گوشه چشمی بمانند.
باشد که از خزانه غیبم دوا کنند
بقیه پاورقی در صفحه بعد

مسلمها به مظامین غزل شاه نعمه‌الله ولی که بمطلع ذیل گفته :
 ما خاکراه را بنظر کیمیا کنیم صد درد دل بگوشه چشمی دوا کنیم (۱)
 توجه و نظر خاص داشته (۲) و نسبت باو به تعریض و کنایه سخن گفته، چنانکه
 بلافاصله بعد از بیت مطلع چنین آورده :
 دردم نهفته به زطیبیان مدعی باشد که از خزانه غیبیم دوا کنند
 و پیداست که مراد حافظ از (طیبیان مدعی) در این بیت قطعا شاه‌ولی بوده که صریحا
 اظهار کرده است .

«صد درد دل بگوشه چشمی دوا کنیم» و جای دیگر نیز گفته :
 گسر طیبیی طلب کند بیمار ما طیبیب حبیب دانائیم
 نعمه‌الله اگر کسی جوید گو بیا سوی ما که آن مائیم (۳)

۱- اینک تمام غزل شاه‌ولی که از جمله شطیحات صوفیانه وی بشمار می‌رود :
 ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد دل بگوشه چشمی دوا کنیم
 درحس صورتیم و چنین شادو خرمیم بنگر که در سراچه مهنی چها کنیم
 زندان لایالی و مستان سرخوشیم هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
 موج محیط و گوهر دریای عزیم مامه دل‌به‌آب و گل‌آخر چرا کنیم
 در دیده روی ساقی و بردست جامی باری بگو که گوشه بعقل چرا کنیم
 مارانفس چو از دم عشق است لاجرم بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
 از خود برآورد صف اصحاب ما خرام تاسیدانه روی دلت با خدا کنیم
 دیوان شاه‌ولی (ص ۴۳۶) ایضا دیوان شاه ولی چاپ کرمان ص ۵۳۱-۵۳۲
 ۲- عبدالرزاق کرمانی که در حدود سال ۹۱۱ هجری تذکره‌ئی در احوال شاه‌ولی نوشته، پیاسخ
 حافظ بدین غزل شاه‌ولی اشارت کرده و چنین آورده است : «... و از فرموده های حضرت مقدسه
 (شاه‌ولی) است بیت
 ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم
 و خواجه حافظ گفته، شعر
 آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند ؟ ...
 نک : مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، به تصحیح ژان این ، ص ۱۰۶ و مجموعه
 رضوان المعارف الالبیه ص ۳۵
 ۳- مجموعه رضوان المعارف الالبیه ص ۳۷۸

بقیه پاورقی ص قبل

معشوقه چون نقاب زرخ در نمی کشد
 چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست
 بی معرفت میباش که دردمن یزید عشق
 حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود
 گریستنک ازین حدیث بنالده عجب مدار
 می‌خورد که صد گناه زاغیاری در حجاب
 پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم
 بگذر بگوی میکده تاز مره حضور
 پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان
 حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود

هر کس حکایتی بتصور چها کنند
 آن به که کار خود بعنایت رها کنند
 اهل نظر معامله با آشنا کنند
 تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
 صاحب‌دلان حکایت دل‌خوش ادا کنند
 بهتر زطاعتی که بروی و ریا کنند
 ترسم برادران غیورش قبا کنند
 لواقات خود زبهر تو صرف دعا کنند
 خیر نمان برای رضای خدا کنند
 شهاهان کم التفات به حال گدا کنند
 (دیوان حافظ ص ۱۳۲-۱۳۳)

بعضی از شعر امانند کمال خجندی و به محق اطعمه
 جواب داده‌اند .

نک : مقدمه دیوان حافظ بتصحیح حسین یزمان ص ۱۱۳ و مجمع الفصحاء هدایت بکوشش
 ظاهر مصفا تبران ۱۳۳۹ ج ۲ بخش ۱ ص ۱۶ و منتخب النفیس از آثار ابوالحسن میرزا شیخ
 الرئیس ، از انتشارات کتابفروشی محمودی ، تهران چاپ افست ص ۴۰

و چنانکه ذیلا خواهیم دید ، بعضی ابیات این غزل طعن و تعریض یا پاسخ به مضامین ابیات شاه ولی است بدینقرار :

شاه ولی : ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد دل بگوشه چشمی دوا کنیم
حافظ : آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بمانند
شاه ولی : درجیس صورتیم و چنین شاد و خرمیم

بنگر که در سراجی معنی چها کنیم
حافظ : حالی درون پرده بسی فتنه میرود

تا آزمان که پرده برافتد چها کنند
شاه ولی : رندان لایالی و مستان سرخوشیم

هشیار را بمجلس خود کسی رها کنیم
حافظ : چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست

آن به که کار خود به عنایت رها کنند
شاه ولی : در دیده روی ساقی و بردست جام می

باری بگو که گوش بعاقل چرا کنیم
حافظ : معشوق چون نقاب زرخ در نمی کشد

هر کس حکایتی به تصور چرا کنند
شاه ولی : ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم

بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم (۱)
حافظ : بی معرفت مباش که در من بزید عشق

اهل نظر معامله با آشنا کنند
شاه ولی : از خود بر آورد صف اصحاب ما خرام

تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم
حافظ : پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان

خیر نمان برای رضای خدا کنند (۲)
بالاخره حافظ با صراحت تمام در ضمن بیتی از همین غزل از ریاض سالوس تبری
جسته و چنین گفته است :

می خور که صد گناه زاغیار در حجاب
بها این همه قرائن و شواهد مبنی بر وجود تباین عقیده و اختلاف نظرمیان حافظ و
شاه ولی جای بسی شگفتی است که بعضی از تذکره نویسان از جمله رضاقلی خان هدایت
و معصوم علی نعمه اللهی بسائقه مشرب عرفانی و پیروی از مشایخ سلسله نعمه اللهی (۴)

۱- نک: دیوان شاه ولی چاپ کرمان سال ۱۳۳۷ هجری قمری ص ۵۳۲ . (شعر بالا از نسخه های
چاپ تهران اقتاده است)

۲- نک. حافظ شیرین سخن ، محمد معین ، تهران ۱۳۱۹ شمسی ، ص ۱۹۲-۱۹۳ و مقدمه دیوان حافظ
بتصحیح حسین بزمان ، تهران ۱۳۱۸ ، ص ۱۱۷-۱۱۸ ، و تاریخ تصوف در اسلام ، دکتر قاسم غنی ، ص
۳۳۰-۳۳۳

۳- دیوان حافظ ص ۱۳۳ .

۴ - رضاقلی خان هدایت خود از درویشان نعمه اللهی و مرید مستعلیشاه شیروانی صاحب بستان
السباحه بوده و لقب هدایتعلی را نیز چنانکه در اصول النصول بدان اشارت کرده است . مستعلیشاه بوی
داده و او نیز مثنوی هدایتنامه را به همین مناسبت سروده است . نک : طرائق الحقایق معصوم علی
نعمه اللهی . تهران ۱۳۱۹ ج ۳ ص ۱۲۶-۱۲۷ مرحوم معصوم علی نعمه اللهی نیز از اقطاب سلسله
نعمه اللهی بشمار میرفته و چنانکه خود او نوشته مقصود اصلی از تالیف طرائق الحقایق ذکر احوال
مشایخ نعمه اللهی مخصوصا شاه ولی بوده است . نک. طرائق الحقایق ج ۱ ص ۳

حافظ را مرید و معتقد شاه ولی دانسته‌اند (۱) چنانکه صاحب طرائق الحقایق درین باره نوشته: «...لسان الغیب خدمت سید اخلاص داشته و در جواب اشعار سید که فرموده:

ما خاک راه را بنظر کیمیاکنیم
حافظ شیرازی حسن طلب نموده چنین گوید:

آنانکه خاک را بنظر کیمیاکنند
آیا بود که گوشه چشمی بیاکنند

و ظاهر آنست که در سفری که خواجه بیزد رفته (۲) محض ملاقات سید بوده ... (۳) مرحوم هدایت نیز گذشته از اشاره مبهمی که در ریاض العارفین در این باره نموده (۴) در رساله‌ئی که بسال ۱۲۳۸ هجری قمری تالیف کرده (۵) و نسخه خطی آن در انبستینو ایران و فرانسه بنظر نگارنده رسیده است چنین آورده:

«...اینکه عقیده بعضی است که خواجه شمس‌الدین محمد الحافظ قدس سره را رهبری و شیخی نبوده است این معنی از طریق اهل معنی دور است ... خواجه حافظ را رحمة الله علیه راهبر بوده است چنانکه از بسیار مواضع اشعار آن جناب مشخص میشود مانند:

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه
و هم فرموده است:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چون حافظ با حضرت شاه نعمه الله ولی رحمه الله علیه معاصر بوده و جناب سید اغلب

۱- مرحوم دکتر قاسم غنی راجع به تعبیراتی که برخی از متصوف در باره اشعار حافظ کرده‌اند چنین نوشته‌است:

«... صوفیان برای غالب گفتارهای او معانی عرفانی تراشیده‌اند، حتی از غزل معروفی که ذیلانقل میشود و غالب اشارات آن طعن یا صاحب ریا و مشایخ اهل ظاهر است چنان استنباط کرده‌اند که حافظ مانند مبتدیان و عوام صوفیه دست ارادات به پیری داده و پیراوشاه نعمت‌الله ولی بوده‌است:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بیاکنند»

نک: تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۰ هجری شمسی، ص ۳۳۰

۲- اما قول صاحب طرائق درباره علت اصلی مسافرت خواجه حافظ بیزد که بعقیده او «محض ملاقات سید بوده ...» از همانگونه مطالبی است که او دیگر عرفای متأخر درباره ارادات حافظ پشاه ولی گفته و نوشته‌اند. راجع بعلم مسافرت خواجه

نک: متن سخنرانی پروفسور ژان ریپکا در مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۴ سال دهم تیرماه ۱۳۴۲ ص ۳۸۸-۳۸۹ و مقدمه دیوان حافظ بتصحیح حسین پژمان، تهران ۱۳۱۸ شمسی ص ۷۰-۷۳ و دیوان حافظ ص ۱۲ و ۲۴۷.

۳- نک: طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۶.

۴- نک: ریاض العارفین رضاقلیخان هدایت. چاپ دوم طهران - تیر ماه ۱۳۱۶ ص ۲۴۲

۵- نک: مقاله نگارنده درباره اختلافی جامی باشاه ولی جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان شماره

یکم سال یکم ۱۳۴۳ ص ۵۰

اوقات درفارس (۱) و کرمان بسر میبردند ظن غالب آنست که ارادات و اخلاص به آن جناب داشته باشد یابیکی از خلفای ایشان از قبیل جناب سیدالعرفاشاه داعی الی الله شیرازی یا جناب سید ابوالوفا ...»

البته با آنهمه دلائل روشن و شواهد فراوانی که برای اثبات بینونت و تضاد عقیده میان حافظ و شاه ولی از روی آثار خود آنها برشمردیم، دیگر نمیتوان این گونه مطالب را که از قول هواخواهان شاه ولی در تذکره ها وارد شده و از نوع سایر تعبیرات و توجیهاست مخصوص صوفیه درباره اشعار حافظست معتبر دانست خاصه که شواهد دیگری مربوط به همین اختلاف مشرب در نسخ خطی قدیمی بنظر بعضی از اهل تحقیق نیز رسیده و از آن جمله غزلیست که یکی از مریدان شاه ولی در نقض مضامین غزل معروف حافظ (آنانکه خاک را بنظر کیما کنند... الخ) و پاسخ بدو سروده و مرحوم دکتر قاسم غنی آنرا در حاشیه یکی از نسخه های خطی دیوان حافظ دیده و درین باره چنین نوشته اند:

«... یکی از قرائن آنکه غزل خواجه حافظ ناظر بشاه نعمه الله ولی است و ظاهرا در قرن نهم پیروان شاه نعمه الله باین امر واقف بوده اند این است که در حاشیه نسخه خطی حافظ متعلق بمرحوم سید عبدالرحیم خلخالی (مورخ بتاریخ ۸۲۷) در مقابل غزل «ما خاک راه را بنظر کیما کنیم» (کذا) (۲)

باخطی دیگر ولی خط نستعلیق قدیمی از سنخ همان خط متن کتاب، شش بیت ذیل نوشته شده که واضح است در نقض ابیات حافظ و تعرض ببعضی مضامین غزل ساخته (شده) است و آن شش بیت این است:

دیگر چه لازم است صدای دراکند	درواد(ئی) که خضر تورا رهنما کنند
خفاش طینان چه دگر ماجرا کنند	چون دوست آفتاب جمالش عیان نمود
باسعی اگر گمان کنی حاجت روا کنند	خضر خرد بودی دهشت فرو دهد؟ (کذا)
دقت در ارتفاع زواق سرا کنند	بیت القلوبشان زهوی و هوس خراب
ایشان بمقتضای سکینت صفا کنند	گر تو بمقتضای مروت وفا کنی
امیدوار وصل حیات بقا کنند ...»	آتش جلای آینه دل اگر دهی

بنسب اضافه کرده اند:

«... در دیوان شاه نعمه الله چاپ تهران (۳) رباعی ذیل که در آن طعن به (حافظ)

وارد است دیده میشود:

تزیل بعشق دل بخواند حافظ	گر معنی تزیل بداند حافظ
تحقیق چنین کجا تواند حافظ	او کرد نزول ما ترقی کردیم

۱- این مطلب درست نیست فقط شاه ولی چنانکه بعدا خواهیم گفت در زمان حکومت میرزا اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور که از (۸۱۲ تا ۸۱۷ هـ) بر فارس و اصفهان حکومت داشته مسافرت کرده است بشیراز کرده است. نک: مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی بتصحیح ژان این سال ۱۳۳۵ شمسی ص ۷۴ و ۸۶ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و مجموعه رضوان المعارف الالهیه سه راه نوروزخان سرای صلحی و خیابان باب همایون کتابفروشی فردوسی ص ۲۵ و جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی بافتی، بکوشش ایرج افشار ج ۳، تهران ۱۳۴۰ ص ۳۱-۳۳

۲- ظاهرا اشتباه شده زیرا که این مصرع مربوط بمطلع غزل شاه ولیست و صحیح آن باید «آنانکه خاک را بنظر کیما کنند» باشد. نک تاریخ تصوف در اسلام، دکتر غنی، حاشیه ص ۳۳۲.

۳- در دیوان شاه ولی چاپ کرمان نیز رباعی مزبور عینا موجود است، نک: دیوان شاه ولی، چاپ کرمان، سنه ۱۳۳۷ هجری ق. ص ۷۵۷

البته هیچ دلیلی نیست باینکه توهم کنیم که مقصود از «حافظ» در این رباعی «خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» باشد. فقط از باب اینکه حافظ‌وشاه نعمت‌الله هم عصر و قریب‌السن و هردو معروف و مشهور بوده‌اند و هم بقرینه اینکه شاه نعمت‌الله ولی بطوری که در کتاب «سوانح‌الایام» مسطور است سفری بشیراز رفته (۱)... و مشابهتی که بین مضامین غزل او و غزل خواجه حافظ، موجود است ممکن است احتمال داد (۲) که حافظ در غزل خود ناظر بعضی مضامین غزل شاه نعمت‌الله بوده و با کنایه تعرضی کرده باشد و نیز باهمین قرائن بعید میتوان احتمال داد که شاه نعمت‌الله ولی در رباعی مذکور مقصودش حافظ شیرازی بوده باشد. (۳)

اتفاقاً دانشمند محترم آقای حسین پژمان در مقدمه مبسوط و ممتعی که بردیوان حافظ نوشته‌اند، چند سال قبل از مرحوم دکتر قاسم غنی بمضمون این رباعی (بقول خودشان قطعه؟) (۴) اشاره فرموده و نوشته‌اند: «... گمان میکنم که این قطعه (؟) رانیز (شاه‌ولی) در طعن حافظ ساخته باشد و ظاهراً در تفسیر پاره (ثی) از آیات قرآنی هم اختلاف نظر داشته‌اند: گرمعنی تنزیل بداند حافظ... الخ (۵)» وهم درباره تباين مشرب و عقیده حافظ و شاه‌ولی نوشته‌اند: «معلوم نیست خواجه در وادی سلوک از چه کسی پیروی می‌کرده است ولی آنچه مسلم است باشیخ جام ازادتی نداشته و در غزل با مطلع زیر به او حمله کرده است:

صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را
که در خاتمه آن گوید:

حافظ مرید جام می‌است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را...
... ولی شاه نعمت‌الله ولی ماهانی شیخ احمد جامی را بسی ستوده از جمله میگوید:
شیخ الاسلام احمد جامی که دم مرده از دَمش حی شد
نعمت‌الله که میر مستانست فانی از خویش و باقی از وی شد
از اینجا معلوم میشود که میانه شاه نعمت‌الله و خواجه حافظ مابینت مشرب وجود داشته است. ظاهراً تباين فکرو اختلاف مشرب آنها در مقامات طریقت از زمانی

۱- ظاهراً مرحوم دکتر غنی مانند دانشمند گرامی آقای پژمان تصور فرموده‌اند (مقدمه دیوان حافظ، تصحیح حسین پژمان، طهران ۱۳۱۸ ص ۱۱۷) که میان شاه ولی و حافظ در شیراز اتفاق ملاقات افتاده و حال آنکه مسافرت شاه‌ولی بشیراز چنانکه عنقریب خواهیم گفت در زمان میرزا اسکندر بن عمر شیخ نوه امیر تیمور (۸۱۲-۸۱۷ هـ) یعنی درست ۱۲۰ الی ۲۴ سال بعد از مرگ حافظ رخ داده است و لذا چنین مطلبی از لحاظ قرائن تاریخی درست نیست. ناگفته نماند که رضاقلیخان هدایت نیز در ریاض‌العارفین بی‌تامل بملاقات حافظ باشاه ولی اشاره کرده و نوشته است:

«... جناب سید (شاه‌ولی) وقتی بشیراز آمده‌اند، سید ابوالرفا و سید محمود مشهور بداعی و حافظ شیرازی ... و علامه شریف جرجانی شرف خدمت او را دریافتند. و این قول هدایت بطور یقین در سهوالقلم محققان معاصر بی‌تأثیر نبوده است. نك: ریاض‌العارفین، رضاقلیخان هدایت، چاپ دوم، طهران - تیرماه ۱۳۱۶ ص ۲۴۲

۲- بادالغلی که بتفصیل اقامه گردید دیگر جای احتمال و تردید نیست بلکه یقیناً حافظ در غزل خود بشاه‌ولی نظر داشته است.

۳- نك: تاریخ تصوف در اسلام، حاشیه ص ۳۳۲-۳۳۳

۴- نك: مقدمه دیوان حافظ، بتصحیح حسین پژمان، طهران ۱۳۱۸ ص ۱۱۸.

۵- نك ایضا همان مقدمه ص ۱۱۸

شروع شده است که شاه نعمت الله به شیراز رفته و با خواجه ملاقات کرده است (۱) «...» (۲) در قسمت اخیر نوشته فاضل محترم دو نکته درخور تأمل است. یکی اینکه شعر حافظ مرید جامی است ای صبا برو و زبنده بندگی برسان شیخ جام را که مورد استناد ایشان قرار گرفته بر طبق يك نسخه خطی دیوان حافظ مورخ بسال ۸۱۲ و حدس مرحوم علامه دهخدا در اصل بصورت :

حافظ مرید «خامی» (۳) است ای صبا برو. و زبنده بندگی برسان شیخ خام را (۴) بوده، که علاوه بر لطف صنعت و معنی و مضمون با مشرب حافظ نیز که طعن و تعریض بر «شیخ خام» است از هر حیث مناسبتر بنظر میرسد خاصه که ابیات دیگری بهمین سبک و شیوه در دیوان وی توان یافت مانند :

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی

گرچه ماه رمضانست بیاور جامی
(دیوان حافظ ص ۳۲۸)

اگر این شراب خامست اگر آن حریف پخته

بہزار بار بہتر زہزار پختہ خامی
(دیوان حافظ ص ۳۲۹)

ساقیایک جرعه (ئی) ز آن آب آتشگون که من

در میان پختگان عشق او خامم هنوز
(دیوان حافظ ص ۱۸۰)

دود آہ سینہ نالان من

سوخت این افسردگان خسام را
(دیوان حافظ ص ۷)

پیر میخانه چه خوش گفت بدردی کش خویش

کہ مگو حال دل سوخته با خامی چند
(دیوان حافظ ص ۱۲۴)

و لذا شعر مزبور بدین گونه که ایشان نقل فرموده اند مشکوکست و در هر حال نمیتوان آنرا از جمله علل و اسباب واقعی مباینست مشرب حافظ و شاه ولی قلمداد کرد. دیگر اینکه ملاقات شاه ولی با خواجه حافظ در شیراز که معظم له بدان اشارت فرموده و ظاهراً مرحوم دکتر قاسم غنی هم از روی مندرجات سوانح الایام نظیر همین

۱- چنانکه قبلاً اشارت گردید و در صفحات بعد نیز باز کرائن و دلائل تاریخی بیان خواهد شد. ابتدا میان حافظ و شاه ولی در شیراز ملاقاتی روی نداده است. اتفاقاً رضاقلیخان هدایت نیز در ریاض المارافین در این باره بخاطر زنده و همانطور که در حاشیه صفحه پیش نوشتیم بعضی از فضایل معاصر را با شتاب انداخته است نک: ریاض المارافین، چاپ دوم - طهران ۱۳۱۶ ص ۲۴۲. در کتاب حافظ شیرین سخن ص ۱۸۴، ۱۹۳ - ۱۹۴ چند سال پیش بدین مطلب اشاره شده است.

۲- نک: مقدمه دیوان حافظ بتصحیح حسین پیرمان، ص ۱۱۶-۱۱۸

۳- خام: بروزن دام، معروف است که نقیض پخته باشد... و نامی از نامهای شراب هم هست... و آن مقابل مر پخته، (می فختج مر پ) است.

۴- گر پخته نصیب پختگان است ما سوخته ایم خام در ده... نک برهان قاطع، باهتمام دکتر محمد معین، ج دوم تهران ۱۳۳۱ شمسی ص ۷۰۴ و ۷۰۵ و حواشی آن.

۴- نک: مجموعه اشعار دهخدا، باهتمام دکتر محمد معین، تهران - آبانما ۱۳۳۴ ص ۱۷-۱۸

معنی را استنباط کرده‌اند (۱) از لحاظ قرائن تاریخی درست نیست زیرا مسافرت شاه ولی بشیر از طبق مدارک و مآخذی که بدست داریم (۲) فقط يك بار و آنهم در عهد حکومت میرزا اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور (۸۱۲ - ۸۱۷ هجری قمری) (۳) و در زمان حیات میرسید شریف جرجانی متوفی بسال ۸۱۶ هجری قمری (۴) « یعنی درست در فاصله سال ۸۱۲ که آغاز حکومت میرزا اسکندر بر فارس و اصفهان و سنه ۸۱۶ که تاریخ فوت میرسید شریف است » اتفاق افتاده و در آن هنگام حداقل ۲۰ واحد اکثر ۲۴ سیال تمام از تاریخ وفات حافظ می‌گذشته و لذا بر خلاف آنچه هدایت در ریاض العارفین آورده (۵) و دانشمند گرامی آقای پژمان و مرحوم دکتر غنی تصور فرموده‌اند چنین ملاقاتی بهیچ روی میان آندو واقع نشده است، گویا مرحوم هدایت و دوفاضل محترم معاصر، حافظ رازی را با خواجه حافظ شیرازی شاعر معروف اشتباه کرده باشند زیرا در تراجم احوال شاه ولی از شخصی بنام «خواجه حافظ رازی» که صدر میرزا اسکندر و از شاگردان میرسید شریف بوده، در هنگام مسافرت شاه ولی بشیر از، ذکری بمیان آمده است چنانکه عبدالرزاق کرمانی نوشته:

«... در زمان امیرزاده دانا اثر میرزا اسکندر، روز جمعه مقرر شد که حضرت میرزا و حضرت مقدسه (شاه ولی) و حضرت سید شریف در قفسه مسجد عتیق شیراز بنماز مجتمع (شوند). سلطان تشریف داشتند و خواجه حافظ رازی، صدرسلطان که از تلامذه حضرت سید شریف بود. سجاده حضرت شریفه را بردست راست سلطان گستر دو اکبر و خلاق منتظر آمدن حضرت مقدسه (شاه ولی) بودند ناگاه آن حضرت از دریازار بزرگ باندرون مسجد فرمودند... (۶) و صاحب طرائق الحقایق نیز بدین نکته توجه داشته و در همین مورد چنین آورده است. «مخفی نماناد که بعضی حافظ رازی را بحافظ شیرازی اشتباه نموده و ترتیب سجاده گستردن را بخواجه حافظ شیرازی نسبت داده‌اند و این البته صحیح نباشد...» (۷)

مطلبی که در اینجا لازمست بدان اشاره کنیم اینکه تباین و تضاد عقیده یا توافق و وحدت فکر میان بعضی از فضلا و شعرا خاصه در روزگاران قدیم گاه بی آنکه ملاقاتی در کار باشد صرفا از روی آثار آنان بروز میکرده و مادر این مورد نظائر فراوان در

۱- نك : تاریخ تصوف در اسلام. دکتر قاسم غنی حاشیه ص ۳۳۳.
 ۲- نك : مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، بتصحیح ژان ابن، تهران ۱۳۳۵ ص ۷۴ و ۸۶ و ۱۸۰ ایضا جامع مفیدی، ملا محمد مفید مستوفی باقی، بکوشش ایرج افشار ج ۳ تهران ۱۳۴۰ - ص ۳۱-۳۳ و طرائق الحقایق، معصوم علی نعمت‌اللهی تهران ۱۳۱۹ قمری، ج ۳ ص ۵ و مجموعه رضوان المعارف الالهیه خیابان باب‌همایون کتابفروشی فدو ص ۲۹
 ۳- نك : حبیب النیر، خواند میر، از انتشارات کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۳۳، جزء سوم از مجلد سوم ص ۵۷۳-۵۷۴. ایضا مجموعه در ترجمه احوال شاه ولی به تصحیح ژان ابن، تهران، ۱۳۳۵ ص ۷۴ و ۸۶ و ۱۸۰ مآخذ متعد دیگر مانند جامع مفیدی و طرائق الحقایق و رضوان المعارف غیره...

۴- نك : از سعیدی تاجمی، ادوارد برون، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم تهران، ۱۳۳۹ شمسی ص ۴۷۶-۴۷۷ و حواشی آن

۵- نك : ریاض العارفین - رضاقلیخان هدایت چاپ دوم تهران ۱۳۱۶ ص ۲۴۲

۶- نك مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی به تصحیح ژان ابن ص ۸۶-۸۷ و مجموعه رضوان المعارف ص ۲۹

۷- نك : طرائق الحقایق معصوم علی نعمت‌اللهی تهران ۱۳۱۹ قمری جلد ۳ ص ۵، در کتاب حافظ شیرین سخن، بنقل از بیستان السیاحه، اشتباه‌ها به جای حافظ رازی، حافظ شیرازی آمده و موجب خلط مبحث گردیده است، نك : حافظ شیرین سخن، ص ۱۸۴.

تاریخ ادب و فرهنگ کشور خویش داریم (۱) و بطور مسلم اختلاف نظر حافظ و شاه ولی از همین نوع بوده است مخصوصاً که آوازه شهرت حافظ چنانکه خود او فرموده :
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیایکه نوبت بغداد و وقت تبریز است
(دیوان حافظ ص ۳۰)

براستی همه جا رافرا گرفته و بگوش عارف و عامی رسیده بوده است و نیز از آنجهت که سرزمین فارس (وطن حافظ) و کرمان (اقامتگاه شاه ولی) در این دوره تحت اداره حکومت واحدی بوده (۲) طبعاً مردم نواحی مزبور بیشتر باهم ارتباط داشته و نشر آثار و افکار میان ایشان آسانتر صورت می گرفته است .

از سوی دیگر کثرت مریدان شاه ولی در اطراف و کناف ایران از جمله شیراز ، چنانکه از فحوای سخن او نیز پیداست در آنجا که گفته :
بنده ترک سر خوش خویشیم سید عاشقان شیرازیم (۳)

اینچنین عارفان که می گویم پاکبازان شهر شیرازند (۴)
خود از عوامل مؤثر اشاعه آثار و افکار صوفیانه وی در آن خطه و بالنتیجه اطلاع و اشراف حافظ بر طرز فکر و اندیشه عارف مزبور بوده است بی آنکه ملاقاتی میان آن دو روی داده باشد .

غیر از مواردی که تاکنون بشرح گفته آمد ، نکته جالب توجه و شایان ذکر اینکه باامعان نظر در دیوان حافظ و شاه ولی غزلیات و اشعار دیده میشود که از لحاظ وزن و قافیهِ و ردیف و معانی و مضامین و ترکیبات و استعارات خاص و بالاخره سبک و شیوه سخن بهم شباهت دارد و کاملاً پیداست که این دو شاعر معاصر چنانکه سابقان نیز اشراف رفت باشعار هم نظر داشته و گاه گاه باقتباس معنی و مضمون بیت و مصرع شعر یکدیگر نیز پرداخته اند حتی غزلیاتی با استقبال از هم سروده اند و البته این تاثیر و تاتر بطور مطلق از یک سوی نبوده است . ما اکنون موارد مشابه مزبور را که در دیوان آندو یافته ایم برای مزید فایده در اینجای آوریم و از ذکر غزل بسیار معروف حافظ بمطلع :
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
که در برابر غزل شاه ولی بمطلع :
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم
صددرد دل بگوشه چشمی دوا کنیم

۱- برای مثال میتوان معارضات عنصری و غضائری - رشید و طواط و خاقانی - جمال الدین عبدالرزاق و خاقانی - علاءالدوله سمنانی و محیی الدین - عبدالرزاق کاشی و علاءالدوله سمنانی ... را نام برد.
بترتیب :

نک : تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفاج ۱- چاپ سوم ، تهران ۱۳۳۸ ، ص ۵۷۱-۵۷۳ ،
تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفاج ۲- چاپ دوم تهران ۱۳۳۹ ، ص ۳۵۲ و ۳۳۲ ، شرح احوال و آثار و افکار شیخ علاءالدوله سمنانی ، سید مظفر صدر چاپ اول تهران ۱۳۳۴ شمسی حاشیه ص ۸۲ و ص ۹۱ و ۸۲

۲- نک : تاریخ عصر حافظ ، دکتر قاسم غنی ، طهران شهریور ۱۳۲۱ شمسی ، ص نظم مقدمه
و ص ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۹۲ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۱۲ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۹ و ۴۳ صفحات دیگر .

۳- نک دیوان شاه ولی ، ص ۴۲۱

۴- نک دیوان شاه ولی ، ص ۲۸۸

که در صفحات پیش بذکر آن پرداخته‌ایم بجهت احتراز از تکرار خودداری میکنیم، اینک غزلیات و اشعار همانند حافظ و شاه ولی :

حافظ :

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست
در نعل سمنند او شکل مه نو پیدا
وز قد بلند او بالای صنوبر پست
آخر بچه گویم هست از خود خبرم چون نیست
وز بهر چه گویم نیست باوی نظرم چون هست
شمع دل دمسازم بنشست چو او بر خاست
و افغان ز نظر بازان بر خاست چو او بنشست
گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچد
وروسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست
باز آی که باز آید عمر شده حافظ
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست
(دیوان حافظ، ص ۲۰)

شاه ولی :

از دیر برون آمد ترسایچه (ئی) سرمست
کفر سیر زلف او غارتگر ایمانست
کفری و چه خوش کفری کفری که بود ایمان
این کفر کسی دارد کایمان بخدایش هست
ناقوسی زنان میگفت آن دلبرک ترسا
پیوسته بود با ما یاری که بما پیوست
بگشود نقاب از رخ بر بود دل و دینم
ز نار سر زلفش جانم بمیان در بست
در گوشه میخانه بز می است ملوکانه
ترسایچه ساقی رندیست خوشی سرمست
سید ز همه عالم بر خاست بعشق او
در کوی مغان با او مستانه و خوش بنشست (۱)
دیوان شاه ولی ص ۹۹

حافظ :

حسب حالی ننوشی (۲) و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی شند
رن می از خم بسبو رفت و گل افکنده نقاب
فرصت عیش نگه دار و بزنج جامی چند

۱- ظاهراً حافظ و شاه ولی در سرودن این غزل اصلاً از فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی ۶۸۸ هـ) که غزلی بمطالع :

از پرده برون آمد ساقی قدحی در دست
هم پرده ما بدید هم توبه ما بشکست
گفته است، پیروی کرده‌اند. نک : مقدمه دیوان حافظ تصحیح حسین پژمان ص ۱۱۰-۱۱۱ و ص ۱۱۸، ایضاً کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص بعراقی، بکوشش سعید نفیسی، طهران ۱۳۳۸، ص ۱۴۷.

۲- در دیوان حافظ مصحح پژمان تهران ۱۳۱۸ ص ۶۳ (ننوشتم) ذکر شده است.

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست
 بوسه چند بر آمیز بدشنامی چند
 زاهد از کوچه رندان سلامت بگذر
 تا خرابت نکند صحبت بد نامی چند
 عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو
 نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
 ای گدایان خرابات خدا یار شماسیت
 چشم انعام مدارید ز انعامی چند
 پیرمیخانه چه خوش گفت بدردی کش خویش
 که مگو حال دل سوخته با خامی چند
 حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت
 کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند
 (دیوان حافظ ص ۱۲۳-۱۲۴)

شاه ولی :

بلعی رغم عدو باز زدم جامی چند
 منم ورنندی و خاصان سرا پرده عشق
 فرصت از دست مده زلف نگاری بکف آر
 کنج میخانه مرا خلوت خاص است مدام
 نوبهار اسنت و گل ار وجهیت نیست بیا
 در مغان از لب جام و لب یارای ساقی
 سید از راه روی جز ره میخانه سرو
 توبه بشکستم و وارستم از این خامی چند
 فارغ از سرزتنش عام کالانعامی چند
 می خور و وقت غنیمت شمر ایامی چند
 زاهد و گوشه محراب و ودو سه عامی چند
 برو از پیر خرابات بکن وامی چند
 بمراد دل خو یافته ام کامی چند
 بشنو از من که درین راه زدم گامی چند
 (دیوان شاه ولی ، ص ۲۸۹)

حافظ

درد عشقی کشیده ام که می پرس
 گشته ام در جهان و آخر کار
 آنچنان در هوای خاک درش
 من بگوش خود از دهانش دوش
 سوی من لب چه میگری که مگوی
 بی تو در کلبه گدائی خویش
 همچو حافظ غریب در ره عشق
 زهر هجری چشیده ام که می پرس
 دلبری برگزیده ام که می پرس
 می رود آب دیده ام که می پرس
 سخنانی شنیده ام که می پرس
 لب لعلی گزیده ام که می پرس
 رنجهایی کشیده ام که می پرس
 بمقامی رسیده ام که می پرس
 (دیوان حافظ ص ۱۸۳)

شاه ولی :

رنج عشقی کشیده ام که می پرس
 در طریقی که نیست پایانش
 دیده ام صورتی که دیده ندید
 گفته ام نکته (ئی) تو را که مگو
 بلبل مست گلشن عشقم
 درد دزدی چشیده ام که می پرس
 برو بحری بریده ام که می پرس
 معنی را شنیده ام که می پرس
 خط بحرانی کشیده ام که می پرس
 ز آشنایی بریده ام که می پرس

عاشق ورنند و لایالی وار
بندهای را فروختم بیها
از جهانی رسیده‌ام که میرس
سیدی را خرنیده‌ام که میرس
(دیوان شاه ولی ص ۳۳۸)

ایضا مطلع غزل دیگری از شاه ولی :

گرم و سردی چشیده‌ام که میرس
هم بمردی رسیده‌ام که میرس... الخ ص ۳۳۸

حافظ :

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
ز محرمان سرا پرده وصال شوم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی
زدست بخت گران خواب و کار بیسامان
همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ
چرا نه خاگ سر کوی یار خود باشم
(بشهر خود روم و شهر یار خود باشم)
زبندگان خداوند گار خود باشم
که روز واقعه پیش نگار خود باشم
گرم بود گله (ئی) رازدار خود باشم
دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
و گرنه تا بابد شرمسار خود باشم
(دیوان حافظ ص ۲۳۱-۲۳۲)

شاه ولی :

منم که عاشق دیدار یار خود باشم
منم که سیدم و بنده خداوندم
منم چو پرده و جانم امیر پرده نشین
بهر کنار که باشم از این میان بیقین
بگرد کوه و بیابان دگر نخواهم گشت
چرا جفا کشم از هر کسی درین غربت
بغیر عشق مرا نیست کاری و باری
از آنکه عاشق و معشوق نعمه‌اللهم
منم که واله زلف نگار خود باشم
منم که دانه و دام و شکار خود باشم
منم که میر خود و پرده دار خود باشم
چو نیک بنگرم اندر کنار خود باشم
بکنج دل روم و یار غار خود باشم
(بشهر خود روم و شهر یار خود باشم)
از آن مدام پی کار و بار خود باشم
بگرد کار خود و گردگار خود باشم
(دیوان شاه ولی ص ۳۹۴-۳۹۵)

در غزل مزبور مصرع (بشهر خود روم و شهر یار خود باشم) که عینا در غزل حافظ نیز موجود است دیده میشود و بر ما معلوم نیست که کدام یک آنرا از دیگری اقتباس و تضمین کرده است ؟

در اینجا برای رعایت جانب اختصار بهتر آنست که تنها بذکر چند مطلع از غزلیاتی که حافظ و شاه ولی به پیروی و تقلید از هم سروده‌اند بپردازیم :

حافظ :

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست

خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست (۱)

شاه ولی :

خوش آب حیاتیست که گویند شرابست

خوش عاشق رندی که چو ماست و خرابست (۲)

۱- دیوان حافظ ، ص ۲۱

۲- دیوان شاه ولی ، ص ۹۲

حافظ :

حسن ت باتفاق ملاحظ جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت (۱)

شاه ولی :

سلطان عشق ملک جهان را روان گرفت
جانم فدای او که تمام جهان گرفت (۲)

حافظ :

یارب سببی ساز که یارم سلامت
باز آید و برهاندم از بند ملامت (۳)

شاه ولی :

در کوی خرابات نشستم سلامت
سر حلقه رندانم و فارغ ز ملامت (۴)

مطلع دیگری از شاه ولی :

هرگز نبود عاشقی و راه سلامت
رندان نگریند زمستان بلامت (۵)

حافظ :

سحر زهاتف غییم رسید مژده بگوش
که دورشاه شجاعست می دلیر بنوش (۶)

شاه ولی :

بگوش هوش من آمدندای ساقی دوش
که جام جم بستان و می حلال بنوش (۷)

حافظ :

در خرابات مغان نور خدا می بینم
وه چه نوری ز کجا تا بکجا می بینم (۸)

- ۱- دیوان حافظ ، ص ، ۶۰
- ۲- دیوان شاه ولی ، ص ۱۷۷
- ۳- دیوان حافظ ، ص ۶۲
- ۴- دیوان شاه ولی ، ص ۱۸۰
- ۵- دیوان شاه ولی ، ص ۱۸۱
- ۶- دیوان حافظ ، ص ۱۹۱
- ۷- دیوان شاه ولی ، ص ۳۴۴
- ۸- دیوان حافظ ، ص ۲۴۵

شاه‌ولی :

نظری میکنم و وجه خدا می بینم

(۱) روی آن دلبر بی روی و ریا می بینم

علاوه بر این باید دانست که در دیوان حافظ غزلی بمطعن :

دل سراپردۀ محبت اوست دیده آئینه دار طلعت اوست ... الخ (۲)

موجود است که ظاهراً از دوبیت شعر عرفانی که شاه ولی در تعریف دل و جان سروده و در ضمن رسائل او نیز آمده است با مختصر تغییر عبارتی بوسیله حافظ اقتباس گردیده ، آن دوبیت بدینقرار است :

دل تو خلوت محبت اوست جانت آئینه دار طلعت اوست

آینه پاک دار و دل خالی که نظرگاه خاص حضرت اوست (۳)

چون در دیوان شاه‌ولی غیر از دوبیت بالا اشعار و رباعیات فراوانی در همین باره یافته میشود (۴) و این‌گونه معانی عرفانی با سبک و شیوه سخن او نزدیکتر و مناسبتر است میتوان احتمال داد که تنها در همین مورد، حافظ تحت تأثیر کلام شاه ولی واقع شده و از وی الهام گرفته باشد .

البته شواهدی نیز داریم که میرساند عارف مورد بحث مابعضی مطالب و اشعار را از حافظ اقتباس و یا تضمین کرده است چنانکه در قسمت مقطعات دیوان شاه‌ولی قطعه زیر درباره غلبه امیر تیمور بر فارس دیده میشود :

نیم تنی ملک سلیمان گرفت چشم‌گشا قدرت یزدان بین

پای نه و چرخ بزیر رکاب دست نه و ملک به‌زیر نگین

ملک خدا میدهد اینجا کراست زهره که گوید که چنان یا چنین (۵)

و آقای حسین پڑمان در مقدمه دیوان حافظ و همچنین بخش غزلها و اشعار الحاقی، ضمن اشاره بانقراض سلسله آل مظفر و تسلط تیمور بر شیراز ، قطعه مزبور را با مختصر اختلافی در ضبط اشعار، از شاه‌ولی دانسته و مرقوم فرموده‌اند «... شاه‌نعمه الله کرمانی راجع باینواقعه با اشاره بنقائص خلقت تیمور فرماید :

نیم تنی ملک سلیمان گرفت چشم‌گشادت قدرت یزدان بین ... الخ (۶)

و حال آنکه در نسخ خطی قدیمی دیوان حافظ قطعه مزبور با اندک تفاوتی جزو اشعار وی

۱- دیوان شاه‌ولی ص ۴۰۲ .

۲- دیوان حافظ ، ص ۴۰

۳- دیوان شاه‌ولی ، ص ۵۸۹ . ایضاً باره (ئی) از رسائل شاه نعمت‌الله ولی بمساعی حاجی میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مطبوعه ارمغان ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۳۳ و رساله (بیان خودش) کذا جزو مجموعه خطی رسائل شاه‌ولی کتابخانه مرحوم شمس‌العرفا تهران سه راه نوریوزخان .

۴- نك دیوان شاه‌ولی ص ۷۸ و ۷۹ و ۸۱ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۲ و صفحات

دیگر .

۵- نك دیوان شاه‌ولی ص ۵۸۲

۶- نك : مقدمه دیوان حافظ بتصحیح حسین پڑمان تهران ۱۳۱۸ شمسی ص ۷۸ .

بشمار آمده (۱) و با قرینه‌ئی که از قول عبدالرزاق کرمانی مولف (مناقب شاه نعمت‌الله ولی) در حدود سال ۹۱۱ هجری یعنی درست ۱۱۹ سال بعد از وفات حافظ بدست داریم، صحت انتساب آن بحافظ مسلم می‌گردد بدین‌قرار : «... گویند که این قطعه که بعضی از آن از اشعار خواجه حافظ است ، آنحضرت (شاه‌ولی) در شان امیر تیمور مقرر داشته‌اند : شعر :

بیخبری ای دل از آن و ازین چشم خرد باز گشا و بین
نیم تنی ملک سلیمان گرفت گشت یقینی شه روی زمین
پای نه و چرخ به زیر رکاب دست نه و ملک بزیر نگین
ملک خداست و خدا می‌دهد کیست که گوید که چنان یا چنین...» (۲)

از اینرو با استناد تذکره عبدالرزاق کرمانی باید گفت برخلاف آنچه بعضی از فضلا تصور فرموده‌اند اصل این قطعه را حافظ سروده و سپس شاه‌ولی با آن‌دک تغییری آنرا تضمین کرده و بقول مولف مزبور «در شان امیر تیمور مقرر داشته» است .

این بود مختصری در باره مناسبات معنوی حافظ و شاه ولی و نکاتی راجع بمنشاء تضاد عقیده و تباین مشرب آنها . البته بحث و تحقیق در اینگونه مسائل خاصه بررسی علل و عوامل ناسازگاریها و اختلاف عقاید و آراء شعرا و دانشمندان ادوار گذشته و مظاهر گوناگون آن خود از مباحث بسیار پرج و شیرین ادب فارسی است که فوائد تاریخی واجتماعی و اخلاقی فراوان نیز در بردارد .

۱- مرحوم دکتر قاسم غنی در تاریخ عصر حافظ درباره قطعه مزبور چنین نوشته‌اند «... در بعضی از نسخ دیوان خواجه حافظ در قسمت مقطعات قطعه (ئی) دیده میشود که ناظر بقلبه امیر تیمور و تسلط او بر فارس است . از جمله در نسخه متعلق بکتابخانه ملی که بر حسب شیوه خط و کاغذ میتوان حدس زد از نسخه‌های قرن یازدهم هجری باشد، این قطعه بنحو ذیل ضبط شده است :

نیم تنی ملک سلیمان گرفت چشم گشا قدرت یزدان بین
پای نه و خنک فلک زیر ران دست نه و ملک بزیر نگین
اینهمه او میکند او می‌دهد کیست که گوید که چنان یا چنین
و نیز در نسخه متعلق بدوست محترم آقای حاج حسین آقا نخجوانی که نسخه قدیمی غیر مورخی است و به احتمال قوی از نسخ قبل از سنه هزار هجری است قطعه مذکور باین نحو ضبط شده است :

نیم تنی ملک سلیمان گرفت چشم گشا رحمت رحمان بین
پنبه غفلت بدر آور ز گوش پند مسخر همه روی زمین
اینهمه او میکند او می‌دهد کیست که گوید که چنان یا چنین...»

مرحوم دکتر غنی بعد از اشاره بمندرجات تاریخ «عجایب المقدور فی نوایب تیمور» در باره قطعه مزبور چنین نتیجه گرفته‌اند:

«... (چون) در بسیاری از نسخ این ابیات را در دیوان خواجه حافظ ثبت کرده‌اند میتوان احتمال داد که گوینده این قطعه خواجه حافظ باشد...» نک : تاریخ عصر حافظ . دکتر قاسم غنی چاپ

تهران ۱۳۲۱ شمسی ص ۳۸۸

۲- نک مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی بتصحیح ژان ابن . تهران ۱۳۳۵ . ص ۱۲۳ . ایضا مجموعه رضوان المعارف الالهیه خیابان باب‌هایون کتابفروشی فردوسی ص ۱۴۰ ایضاً : دیوان شاه ولی ص ۵۸۲ که با آن‌دک اختلافی سه بیت از قطعه بالا مندرجست .